

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال ششم، دوره جدید، شماره بیستم، تابستان ۱۳۹۴، ص ۱-۲۴

بررسی پدیده نوستالژی در اشعار ابوفراس حمدانی*

محمود آبدانان مهدی‌زاده

دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز

معصومه تنگستانی

دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

نوستالژی به عنوان یک رفتار روانی و ناخودآگاه از روانشناسی وارد ادبیات شده و تبدیل به یک مضمون شعری گشته است. ابوفراس از جمله شاعرانی است که این مضمون در شعرش برجسته به نظر می‌رسد. پژوهش حاضر بر آن است با روش توصیفی - تحلیلی نمودهای نوستالژی (جمعی و فردی) را در دیوان ابوفراس بررسی نماید. نوستالژی فردی خود در بردارنده مؤلفه‌هایی همچون غم و درد پیری، مرگ اندیشی، دوری از وطن و حسرت بر روزگاران گذشته، فقدان نزدیکان و دوری از معشوق است. از این پژوهش برمی‌آید که نمود نوستالژی فردی در شعر ابوفراس را می‌توان در وصف وی از وطن خویش و غم دوری از آن مشاهده نمود. همچنین بیشترین نمود نوستالژی جمعی در شعر وی در هیأت فخر به نیاکانش ظاهر شده است. ابوفراس این معانی را با صدق عاطفه در شعر خود به تصویر کشیده است.

کلمات کلیدی: نوستالژی، روانشناسی، شعر، ابوفراس حمدانی.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۳/۰۹/۱۴ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۰۲/۲۷

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: abdanan_mh@yahoo.com

۱. مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

«نوستالژی» (nostalgia) اصطلاحی روانشناختی و رفتاری ناخودآگاه است که در شاعر یا نویسنده بروز می‌کند. این احساس عمومی و طبیعی جهان زیست انسانی زمانی آشکار می‌گردد که فرد در ذهن خود به گذشته رجوع کند و با مرور آن دچار نوعی حالت غم و اندوه توأم با نوعی حالت لذت سکرآور شود، در زبان فارسی این احساس اغلب با مفهوم «غم غربت» و «حسرت بر گذشته» تعبیر می‌شود. (انوشه، ۱۳۷۶ش: ۱۳۹۵) البته داشتن خاطره برای هر کسی طبیعی است؛ اما وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دلتنگی می‌کند. (شریفیان، ۱۳۸۶ش: ۵۲)

ابوفراس حمدانی، یکی از شاعران برجسته عصر عباسی است که بخشی از مضمون شعر خود را به اندیشه‌های نوستالژیک اختصاص داده است. وی در برخی از سروده‌های خویش بویژه در حبسیات به نحوی از وضع حاضر در زمانه خود گریزان و ناراضی است و به گذشته‌های خوشایند خویش متمایل است. از این رو، شعر این شاعر رنگ و بویی از دلتنگی برای سرزمین، خاطرات گذشته، یادکرد خانواده، دوستان و آرزوی آینده‌ای آرمانی به خود گرفته است.

۱-۲ پیشینه پژوهش

درباره احساس «نوستالژی» پژوهش‌هایی فراوان در ادبیات فارسی و عربی انجام شده است؛ از جمله «بررسی فرایند نوستالژی در شعر معاصر فارسی» نوشته مهدی شریفیان و دیگران، چاپ شده در شماره ۱۲ مجله کاوش‌نامه، «بررسی زمینه نوستالژی در سروده‌های نازک‌الملائکه و فروغ فرخزاد» نوشته روح‌الله صیادی‌نژاد و دیگران در شماره ۲۲ پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان و «بررسی تطبیقی نوستالژی در شعر احمد عبدالمعطی حجازی و نادر نادرپور» از خلیل پروینی و دیگران در شماره ۲ فصلنامه نقد و ادبیات تطبیقی دانشگاه رازی کرمانشاه؛ اما پژوهشی که خاصاً به بررسی نوستالژی در شعر ابوفراس پرداخته، یافت نشده است و ناظر به پرسش‌های ذیل باشد:

۱- چه عواملی باعث گرایش ابوفراس به کاربرد مفاهیم و مؤلفه‌های نوستالژیک در شعرش

گشته است؟

۲- کدام یک از مؤلفه‌های نوستالژیک در شعر ابوفراس نمود بیشتری یافته است؟

۳-۱ روش پژوهش

این پژوهش در پی آن است که با روش تحلیلی - توصیفی ظهور و بروز این پدیدهٔ روانشناختی - اجتماعی را در سروده‌های ابوفراس بررسی نماید.

۲. تعاریف و مؤلفه‌های نوستالژی

نوستالژی از واژهٔ فرانسوی (nostalgia) برگرفته از دو واژهٔ یونانی (nostos) به معنی بازگشت و (algos) به معنی درد و رنج است. (پورافکاری، ۱۳۸۲ش: ۱۰۱۱) نوستالژی در فرهنگ واژه‌های دخیل به معنای دلتنگی و درد دوری از میهن (باطنی، ۱۳۷۲ش: ۱۱۳) و در واژه نامهٔ آکسفورد به معنی احساس درد و رنج و حسرت نسبت به آن چیزی است که از دست رفته است. (Hornby, 2003: 840) معادل این کلمه در زبان عربی الإغتراب، الغربة و الحنین دانسته شده است. (ر.ک: فیروزآبادی، ۱۴۰۶ق: ۳۸۳ و ۶۳۰)

نوستالژی، احساسی طبیعی و عمومی در میان نژادهای گوناگون انسانی است. به لحاظ روانی، زمانی این احساس تقویت می‌شود که فرد از گذشتهٔ خود فاصله می‌گیرد. از دیدگاه «آسیب‌شناسی روانی» نوستالژی به رؤیایی گفته می‌شود که از دوران گذشتهٔ پر اقتدار نشأت بگیرد، گذشته‌ای که دیگر وجود ندارد و بازسازی آن ممکن نیست. وقتی افراد در دورانی از زندگی خود با موانعی روبه‌رو می‌شوند یا سلامتشان به خطر می‌افتد یا به پیری می‌رسند، اولین واکنش آن‌ها راهی برای گریز است؛ اما در بسیاری از اوقات اگر در واقعیت عینی راهی برای گریز پیدا نکنند، آرزوی گذشته‌ای را دارند که در آن زندگی پرشکوهی داشته‌اند. (شاملو، ۱۳۷۵ش: ۱۱) اما بر اساس مکتب رماتیسم، نوستالژی فقط مربوط به گذشته نیست، شاعر گاهی بر طایر خیال سوار و آرزوی فضایی زیبا، مجلل و مطلوب؛ یعنی آرمانشهر خویش را در آینده ترسیم می‌کند. (سه‌یر و لووی میشل، ۱۳۸۳ش: ۱۳۳)

از عوامل ایجاد این پدیده در فرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. از دست دادن اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه خواندن می‌شود.

(این عامل خود یکی از عوامل ایجاد غربت است.)

۲. حبس و تبعید

۳. حسرت بر گذشته که عامل گله و شکایت از اوضاع زمان می‌گردد. این مسأله ناشی از آن است که شاعر در دوره پیشین در شادکامی می‌زیسته است.

۴. مهاجرت

۵. یادآوری خاطرات دوران کودکی و جوانی

۶. غم و درد پیری و اندیشیدن به مرگ

۷. و سایر مواردی که جنبه روحی و روانی دارد. (شاملو، ۱۳۷۵ش: ۱۱)

۳. روانشناسی و ادبیات

به علت اهمیت روانشناختی این بحث و تأثیری عمیق که در نقد ادبی قرن اخیر داشته، و به سبب آنکه نوستالژی رفتاری ناخودآگاه در انسان است، پرداختن به نظریات دو روانشناس بزرگ، یعنی فروید و یونگ، در این زمینه ضرورت دارد.

۱-۳ فروید

شیوه تحقیقی زیگموند فروید (۱۸۵۶-۱۹۳۹م.) در روانشناسی علت‌گرایی (determinism) بود. فروید تلاش می‌کرد با استفاده از روش‌های علمی نظریات خود را درباره مباحث پیچیده همچون ناخودآگاه، ساختار روان و رؤیا تبیین کند. به نظر وی روان انسان شامل سه بخش است:

الف) بخش خودآگاه

منظور از بخش خودآگاه «بخش روشن ذهن است که انسان از همه فعالیت‌های آن آگاهی دارد». (امامی، ۱۳۷۸ ش: ۱۳۷)

ب) بخش نیمه خودآگاه

بدیهی است که با گذشت زمان بخشی از وقایع ذهن خودآگاه انسان به فراموشی سپرده می‌شود. فروید آن قسمت از مطالب ذهنی فراموش شده را که دوباره به بخش خودآگاه برمی‌گردد، بخش نیمه خودآگاه می‌داند.

ج) بخش ناخودآگاه

عبارت است از بخشی از ذهن و روان انسان که ما از آن بی‌خبریم و اطلاعی نداریم. آنچه در اندیشه‌های فروید سخنی انقلابی و بسیار مهم تلقی می‌شود، این است که بخشی اعظم از موجودیت روانی انسان را ناخودآگاه تشکیل می‌دهد، هرچند که همواره پوشیده و پنهان است ...

ذهن انسان به یک تعبیر مانند کوه یخی است که حجم و تراکم اصلی آن (= ناخودآگاهی) در زیر آب پنهان است و آنچه پیداست (= خودآگاهی)، اندکی از بسیارهاست. (همان: ۱۳۷)

فروید در خصوص ضمیر ناخودآگاه بر آن است که این تمایلات هرگز از بین نمی‌رود و به صورتی پیچیده در اعمال او تأثیر می‌گذارد، او در این خصوص می‌گوید: «برای من این حقیقت مسلم گردیده که خاطرات فراموش شده از دست رفته نیستند؛ ولی نیرویی وجود دارد که مانع از این امر می‌شود تا خاطراتی که در ضمیر ناخودآگاه انباشته شده است، وارد ضمیر آگاه گردند و آن‌ها را در ضمیر ناآگاه ابقا می‌کند. (فروید، بی تا: ۸۳)

۲-۳ یونگ

روش کارل گوستاو یونگ «روانشناسی تحلیلی» است. اگرچه فروید فقط ناخودآگاه فردی را دربارهٔ شناخت آثار هنری و ادبی کافی می‌دانست، یونگ علت شخصی را تنها یکی از عوامل مهم در خلق آثار هنری و ادبی می‌دانست و علاوه بر ناخودآگاه شخصی به ناخودآگاه دیگری به نام «ناخودآگاه جمعی» در وجود انسان اعتقاد داشت. ناخودآگاه جمعی در حقیقت میراثی است که ما از نیاکان خود و از زندگی تاریخی گذشته به ارث می‌بریم. به نظر یونگ همان‌گونه که جسم انسان از اجداد و نیاکانش متأثر است، روح و روان او نیز ویژگی‌های نیاکانش را به ارث می‌گیرد.

روان به مراتب پیچیده‌تر و دست نیافتنی‌تر از بدن است، به اصطلاح می‌توان گفت که روان نیمی از جهانی است که همزمان با آگاهی از آن، به وجود می‌آید. (یونگ، ۱۳۷۰ش: ۱۴۱) یونگ در خصوص محتویات ناخودآگاه جمعی می‌گوید: «در ناخودآگاه خصوصیات می‌یابیم که فردی کسب نشده‌اند، بلکه فطری‌اند؛ مثلاً غرایز که به صورت انگیزه‌های آن موجب اعمال لازم می‌شوند، بی آنکه محرکی آگاهانه در کار باشد. در این لایه عمیق‌تر صور مثالی را نیز می‌یابیم و غرایز و صور مثالی مجموعاً ناخودآگاه جمعی را به وجود می‌آورند. (همان: ۴۱۶) صور مثالی میراثی است از گذشته‌های بسیار دور، بدیهی است که در میان افراد و اقوام مختلف مشترک باشد که یونگ از آن به عنوان ناخودآگاه جمعی یاد می‌کند. به نظر یونگ هنر و ادبیات از مهمترین تجلیگاه‌های صور مثالی و ناخودآگاه جمعی‌اند. شاعر ترجمان ناخودآگاه جمعی و صور آن برای مردم عادی است.

۴. انواع مفاهیم نوستالژیک در ادبیات

در بررسی‌های جدید ادبی نوستالژی را به دو گونه شخصی و اجتماعی تقسیم می‌کنند. بر پایه نوستالژی شخصی، شاعر یا نویسنده به دوره‌ای از زندگی فردی خویش نظر دارد؛ اما در نوستالژی اجتماعی موقعیت اجتماعی ویژه فرد برایش حائز اهمیت است. بر پایه این تقسیم‌بندی می‌توان نوستالژی شخصی (فردی) را از نظر زمانی به دو نوع «آنی» و «مستمر» تقسیم کرد. (شاملو، ۱۳۷۵ش: ۱۱) در نوستالژی فردی و آنی گرایش آفریننده اثر، به ترسیم لحظه یا لحظاتی از گذشته است.

نوستالژی و خاطره ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند. به عبارت دیگر، یکی از ستون‌های اصلی نوستالژی بازگویی و یادآوری بیش از حد خاطره است. خاطره را می‌توان تجربه‌ای شخصی از تاریخ نامید. بنابراین همین تجربه شخصی از طریق خاطره، ما را با تاریخ گذشته و سنت مرتبط می‌کند. داشتن خاطره برای هر فرد طبیعی است؛ اما وقتی یادآوری خاطرات برای شخص به حدی برسد که او را نسبت به واقعیت موجود بدبین کند، شخص احساس نوستالژی و دلتنگی می‌کند. «خاطره» یادآوری گذشته است و عمدتاً مفهوم فردی و شخصی دارد؛ بر این اساس خاطره به دو نوع خاطره فردی و خاطره جمعی تقسیم می‌شود:

الف) خاطره فردی

ری (Ray) در مقاله‌ای با عنوان «خاطره، فراموشی و نوستالژی در خانواده درمانی» حس دلتنگی را مهمترین عامل تحولات و ارتباطات خانوادگی می‌داند. (ری، ۱۹۶۶م: ۸۲) در این گونه از نوستالژی شاعر یا نویسنده لحظه یا لحظاتی از گذشته خویش را ترسیم می‌کند و بر آن حسرت می‌خورد. (انوشه، ۱۳۷۶ش: ۱۳۹۵) تمام حوادث برجسته خاطره‌سازی که در زندگی ادیبان پیش آمده به شکل بارز در آثار آنها منعکس شده است و برخی از این پیشامدها بگونه‌ای است که شاعر همیشه در آن زمان به سر می‌برد. برای کسی که در جوانی یا پس از آن از زندگی چندان لذتی نمی‌برد، خاطره روزهای بچگی و غفلت‌ها و بازی‌های کودکانه لذت‌بخش است. (شریفیان، ۱۳۸۶ش: ۵۷) عشق و زندگی عاشقانه، سفرهایی که به نوعی در زندگی فرد تأثیر گذاشته، همه خاطرات فردی است که تکرار آنها به سبب نارضایتی از وضع موجود است و منجر به ایجاد حس دلتنگی می‌گردد.

ب) خاطرهٔ جمعی

هرچه تعداد افرادی که قادر به یادآوری خاطرات هستند افزایش یابد، خاطره از قلمرو فردی خارج و به حوزهٔ جمعی وارد می‌شود. «خاطرهٔ جمعی» - که برای اولین بار توسط موریس هالبواکس در سال ۱۹۲۵ در کتاب «چارچوب اجتماعی و خاطره» بکار رفته است - به معنای خاطراتی است که گروهی از انسان‌ها در آن سهیم بوده، آن را به دیگران انتقال داده و در شکل - گیری آن دخالت دارند. (میرمقتدایی، ۱۳۸۷ش: ۷) حافظهٔ تاریخی را باید شکلی از انباشت خاطرهٔ جمعی در محور زمان به حساب آورد. این حافظه بدین ترتیب از خلال ساز و کارهای فرافکنی به سوی گذشته و همچنین به سوی آینده، تصور وجود نوعی منشأ و سرنوشت مشترک را به وجود می‌آورد، بدین ترتیب حافظهٔ تاریخی را می‌توان به آلبوم بزرگی تشبیه کرد که برای یک گروه مشترک است. (شعله، ۱۳۸۴ش: ۱۸)

۵. مروری بر زندگی ابوفراس حمدانی

ابوفراس حمدانی (متولد ۳۲۰ ق.). شاعری است شهریار که به دنبال کسب اعتبار و دفاع از دین و دیار خویش سال‌های کم‌شمار عمرش را در دامان حوادثی سهمگین گذراند و از عزت امارت در سرزمین منبج تا رنج اسارت در زندان‌های روم را تجربه کرد. (فروخ، ۱۹۸۵م: ۴۹۵) با کشته شدن پدرش، دوران کودکی و نوجوانی خویش را در دربار پسر عمویش سیف‌الدوله، حاکم حلب سپری کرد. وی بعدها به یکی از سرداران رشید ارتش حمدانی تبدیل شد و از طرف امیر حلب، فرمانروایی منبج را عهده‌دار گشت (ابن عدیم، ۱۳۷۰ق: ۱۱۹/۱) و سال‌ها با دلاوری تمام با دشمن قدرتمند بیگانه این دولت؛ یعنی روم جنگید. از رویدادهای مهم زندگی این فرمانروای باذوق که در هنر شعری او نیز اثر شایانی نهاد، گرفتار شدن وی در بند اسارت رومیان است. اشعار مربوط به دوران اسارت ابوفراس به «رومیات» یا «حبسیات» شهرت دارند.

اوج هنر شعری و خلاقیت هنری شاعر را باید در رومیاتش جست. سروده‌هایی که در تنگنای زندان از ذات اندوهگین و رمانتیک ابوفراس صادر شد. این سروده‌ها مظهر آفرینش و ابداع شاعرند و شاید اگر این قبیل اشعار نبود، اکنون نام ابوفراس در دنیای گستردهٔ ادب اعتباری نداشت. (یحیی، ۲۰۰۹م: ۲۱۰) تقریباً تمام کسانی که از دیرباز تاکنون دربارهٔ این شخصیت و شعر او مطلبی نوشته‌اند، شعر و شخصیت او را به صفا و سادگی و صراحت ستوده‌اند. در یتیم‌الدهر آمده است که «شعر او مشهور است و از حسن و نیکی، سادگی، جزالت، گوارایی،

فخامت، شیرینی و متانت بهره دارد و از طراوت طبع و نشان ظرافت و عزت شاهانه برخوردار است...» (الثعالبی، ۱۹۸۴م: ۵۷/۱) شعر ابوفراس بویژه رومیاتش آینه تمام‌نمای شخصیت اوست. (السامر، ۱۹۷۰م: ۲۷۰/۲) سبک شعری او به سادگی، سرزندگی، متانت و رقت شناخته می‌شود و از حیث واژگان و ترکیبات با اغراض و معانی شعری‌اش پیوستگی و هماهنگی شکوهمندی دارد. (الأمین، ۲۰۰۴م: ۸۴)

دیوان شعر ابوفراس به وسیله ابن خالویه استاد ارزنده او جمع‌آوری و به زیبایی تنظیم و عرضه شده است. این دیوان نخست در سال ۱۸۷۳ میلادی در بیروت به زیور طبع آراسته شد و تا کنون بارها تجدید چاپ شده است. (بستانی، ۱۹۷۹م، ج ۲: ۳۶۳) وی در مفهوم نوستالژی اشعار شیوا و دلکش بسیاری دارد. در این پژوهش، برخی شواهد مورد نظر از خلال دفتر شعرش، تحلیل روانکاوی می‌شود.

۶. احساسات نوستالژیک در اشعار ابوفراس

۶-۱ بررسی نوستالژی گذشته‌گرای جمعی در دیوان ابوفراس

یکی از جنبه‌های خاطره جمعی گذشته‌ی دور، روزگار باستانی و حتی اساطیری هر قومی است. در هر نسلی هنرمندانی هستند که عهد باستان را برتر از روزگار خود می‌دانند و زندگی سنتی را به زندگی جدید ترجیح می‌دهند. فخر یکی از ارکان «رومیات» ابوفراس است. او در دیوان خود به نیاکان خود می‌بالد.

الف) فخر به اخلاق و صفات شایسته نیاکان

شاعر در دو بیت زیر «بنو حمدان» را به سبب صفات شایسته و والایش ستوده است و این چنین برتری قوم خود را یادآور می‌شود که اگر همه مردم تنها در پی لذت بردن و لهو و لعب هستند، قوم من تنها به انجام کارهایی مشغول است که ستایش و مدح را برایش به همراه دارد:

لَئِنْ خُلِقَ الْأَنْثَامُ لِحُسُو كَاسِي وَ مُسَمِعَةٍ وَ طَبُورٍ وَ عُودِ
فَلَمْ يُخْلَقْ «بَنُو حَمْدَانَ» إِلَّا لِمَجْدٍ أَوْ لِحَمْدٍ أَوْ لِحُودِ

(ابوفراس، ۱۴۲۸ق: ۱۰۸)

۱. اگر تمامی آدمیان برای ساغر نوشی و عود و طنبور نیوشی خلق شده باشند؛
۲. قوم بنی‌حمدان تنها برای دستیابی به بزرگی، ستایش و بخشش خلق شده است.

ابوفراس مفاخر و بزرگی‌های اجداد خود را فراتر از آن می‌دانست که شعرش بتواند همهٔ آن را در برگیرد، به همین سبب، در دیوانش به این نکته اشاره می‌کند که او تنها به ذکر وقایع مشهور قوم خود و مدایح پدران نجیبش بسنده کرده است. (همان: ۱۲۴) وی در قصیده‌ای طویل که ۲۲۵ بیت دارد در هر بیت از آن به یکی افتخارت قوم خود اشاره نموده است.

ب) فخر به بخشندگی نیاکان

از ابیات این قصیده است:

وَ مِمَّا الَّذِي صَافَ الْإِمَامَ وَ حَيْشَهُ! وَ لَا جُودَ إِلَّا مَا تَضَيَّفُ الْعَسَاكِرُ

(همان: ۱۲۹)

۱. آن کسی که از فرمانده و سپاهش پذیرایی نمود از قبیلهٔ ماست، کرم و سخاوت در این است که لشکریان به عنوان مهمان وارد شوند. این بیت اشاره به مهمان نوازی جدّ ابوفراس «حمدان بن حمدون» از خلیفهٔ عباسی «معتضد» دارد، هنگامی که خلیفه عازم جنگ با «ابن طولون» بوده است، مدّتی را در موصل اقامت می‌گزیند که در این مدّت حمدان بن حمدون به نیکی از او و سپاهیان‌ش پذیرایی می‌کند، به همین علت، شاعر در این بیت به جدّ خود افتخار می‌کند.

در بیت دیگر چنین به گذشتگان خود افتخار می‌کند:

وَ جَدِّي الَّذِي انْتَشَرَ الدِّيَارَ وَ أَهْلَهَا وَ لِلدَّهْرِ نَابٌ، فِيهِمْ وَ أَظْفَرُ

(همان: ۱۲۹)

۱. جدّ من کسی است که (آن) دیار و مردمش را سرسبز نمود، در حالی که روزگار دارای دندان نیش و چنگال است. (روزگار با پیشامدها و حوادث غیرقابل پیش‌بینی همراه است.)

در این بیت شاعر به صفت بخشایندگی جدّ خود، حمدان بن حمدون اشاره می‌کند؛ مانند ایامی که در طی سه سال به مردم سرزمین موصل و ربیعۀ آذوقه می‌داد و در این مدّت هیچ قومی را بی‌نصیب نگذاشت؛ و حتی به دشمنانش نیز کمک مالی می‌کرد.

ج) فخر به جنگاوری نیاکان

از دیگر نموده‌های نوستالژی جمعی در شعر ابوفراس سروده‌ای است که شاعر در آن نسبت به خود و اجدادش می‌بالد و این چنین برتری خود و قبیله‌اش را در اذهان زنده می‌کند و یادآور می‌شود. وی در فخر و مفاخراتش مبالغه می‌کند:

وَأَنْ تُمَسِّيَ وَسَائِدَنَا الرَّقَابُ؟	أَتَعَجِبُ أَنْ مَلَكْنَا الْأَرْضَ قَسْرًا
وَتَبْرِكُ بَيْنَ أَرْجُلِنَا الرَّكَابُ	وَتُرَيْطُ فِي مَجَالِسِنَا الْمَذَاكِي
يُجِبُّ غِرَاسَهَا خَيْلٌ عِرَابُ	وَأَمْثَالُ الْقِسِيِّ مِنَ الْمُطَايَا
لِحَالٍ لَا تُدْمُ وَلَا تُعَابُ	فَأَقْصِرْ إِنَّ حَالًا مَلَكْتَنَا

(همان: ۳۷ - ۳۸)

۱. آیا تعجب می‌کنی از اینکه ما همه زمین را به اجبار و زور صاحب شدیم و اینکه سرهای کشته شدگان، بالش‌های زیر سر ماست.
۲. در محل سکونت ما اسبان اصیل بسته شده‌اند و جلوی پاهیمان شتران زانو زده‌اند.
۳. همچون ستوران بی‌رحمی که اسبان اصیل بچه‌های آن شتران را می‌رمانند.
۴. پس سخن کوتاه کن، چرا که موقعیت و وضعیت موجود نکوهیده نیست. (از موقعیت و جایگاه والایی برخورداریم).

یکی از عناصر مهم و تأثیرگذار در بیان مطلب کاربرد اسلوب «استفهام» در شعر است. بکارگیری این اسلوب در شعر نوستالژیک اساس این اشعار است؛ چرا که شاعری که دچار حالت نوستالژی است خود را در سرزمین غریب و به دور از خانه، خانواده و دوستان می‌یابد و به یادآوری خاطرات خوش گذشته و افتخارات گذشته می‌پردازد. او چاره‌ای ندارد جز اینکه این حزن‌های درونی خود را در قالب سؤالاتی پراکنده که در ذهنش نقش بسته مطرح کند. (بوقروره، د.ت: ۲۳۳) ابوفراس نیز در این سروده با طرح استفهام، گذشته پرافتخار خود را یادآور می‌شود. از این ابیات و ابیات امثال آن می‌توان نتیجه گرفت که اسارت شاعر و اوضاع بد کنونی او سبب شده است که به گذشته خود برگردد و بدین گونه با پناه بردن به تاریخ افتخار آمیز خود و نیاکانش دردهای خود را تسکین بخشد. در واقع نوستالژی جمعی اشعار ابوفراس حاصل نگاه به گذشته‌ای است که او تمام یا حداقل بخشی از آرمان‌های خود را در آن محقق می‌دیده است. همین نگاه به گذشته عاملی است تا در بیان آلام مشترک، بیشتر بر جنبه‌های انتقادی از اوضاع و احوال زمانه تأکید کند.

۲-۶ نوستالژی گذشته‌گرای فردی در دیوان ابوفراس

الف) نوستالژی دوری از وطن (غم غربت) و دروغ از روزگاران خوش گذشته

واژه عربی «غربة» - همانگونه که در کتاب لسان‌العرب آمده است - بر معنای «دوری و فاصله» دلالت می‌کند و غریب، کسی است که از وطن خود دور گشته است و «التغریب» به معنای «دوری از وطن و سرزمین خود» آمده است، این واژه بر دو معنای «غربت مکانی» و «غربت اجتماعی» دلالت دارد. (الجبوری، ۲۰۰۸م: ۱۶-۱۷)

توربر (Thurber) مفهوم غم غربت را درماندگی یا اختلالی می‌داند که به وسیله جدایی مورد انتظار یا واقعی از محیط خانه و زندگی ایجاد می‌شود. (۱۹۹۹م: ۸۸) به عبارتی دیگر، احساس غربت یک حالت هیجانی، انگیزشی و شناختی پیچیده است که حاکی از غمگینی، تمایل به بازگشت به خانه و درماندگی ناشی از تفکر درباره خانه است و واکنش‌هایی در مقابل جدایی افراد مورد علاقه و مکان‌های آشنا را نیز در بر می‌گیرد. (آرچر، ۱۹۹۸م: ۴۰۷)

تیلبورگ (Tilburg) احساس غربت را یک حالت روانی و عادی برای انسان می‌داند که با خلق افسرده، شکایت جسمانی و بازخوانی گسترده اندیشه درباره خانه و آرزوی بازگشت به خانه و محیط آشنا مشخص می‌شود. احساس غربت مفاهیم مشابهی؛ مانند اضطراب جدایی، غم و اندوه و افسردگی دارد. در نتیجه می‌توان دلایل احساس غربت را در موارد زیر مشاهده کرد:

جدایی از محیط خانه و زندگی؛

تغییر مکان دائمی انسان؛

از دست دادن اعضای خانواده؛

مشکلات ناسازگاری؛

احساس تنهایی.

اما آنچه در پیدایش احساس غربت در انسان نقش اساسی دارد، همان جدایی از محیط خانه (وطن) است. (۱۹۹۷م: ۸۰۲) اغلب روانشناسان نیز بر این باورند که نشستن در غربت، دوری از دوستان و هم‌زبانان و همدلان موجب می‌گردد که انسان هر روزه و به طور متناوب به گذشته خود بازگردد تا شاید کمبودهای روحی و فکری خود را جبران نماید. غم غربت و دلنگی میهن در افرادی مهاجر بسیار شدید است. در زمینه ارتباط نوستالژی و مهاجرت، بیللی (Bellelli) و آماتولی (Amatulli) در مقاله «نوستالژی، مهاجرت و خاطره جمعی» توضیح می‌دهند که

چگونگی نوستالژی با پدیده مهاجرت ارتباط دارد. آنان متذکر می‌شوند که نباید این احساس را به سطح فردی محدود دهیم، بلکه این حس در «حالت جمعی» هم کارکرد دارد. (همان: ۱۰۶)

ب) شوق بازگشت به وطن

مهمترین و دردناک‌ترین تجربه که زندگی را ناگوار می‌سازد، در فراسوی درد ناکامی، تنهایی و غربت است. یکی از برجسته‌ترین سروده‌های ابوفراس که بگونه‌ای تأثیرگذار گویای دلتنگی‌اش برای وطنش است، سروده زیر است. در این سروده آشکارا زندگی در خارج از وطن و احساس وابستگی به وطن در شاعر احساس دلتنگی و غربتی شدید ایجاد کرده است و دوری، چنان وی را منقلب کرده که پیوسته می‌گرید و بازگشت به وطن را آرزو می‌کند و برای تحقق آن هرگونه سختی را به جان می‌خرد:

أَلْفَنَ غُيُونِي بِالذُّمُوعِ، فُرَيْمًا	جَزَيْنَ جُفُونِي بِالذُّمُوعِ وَ لَا أُدْرِي
وَإِنِّي لِأَبْكِي لِلْفِرَاقِ، كَمَا بَكَتْ	«خُنَّاسٌ» وَقَدَّامَسَتْ نَجْنُ إِلَى «صَخْرِ»
وَأَسْطَبِعُ الْمَيْسِرَ لِأَرْقَلَتْ	إِلَيْكَ، رَكَابِي فِي الصَّخَاصِحِ وَالْفَقْرِ

(ابوفراس، ۱۴۲۸، ق: ۱۷۷)

۱. چشم‌هایم با اشک‌ها انس و الفت گرفته‌اند و چه بسا پلک‌هایم اشک‌ها را جاری می‌سازند؛ اما من نمی‌دانم.
۲. من به سبب فراق می‌گریم؛ همچون خنساء که بر برادرش صخر می‌گریست و ناله می‌کرد.
۳. اگر من قادر به پیمودن راه بودم، شترم بیابان‌های بی‌آب و علف را نیز به سرعت می‌پیمود.

در بیت اول تکرار و بسامد فراوان هجای کشیده (او) احساس دلتنگی و ملامت را به خوبی بیان کرده است.

ج) روزهای خوش گذشته

وی در ادامه پس از ابراز اندوه ناشی از فراق، با یادکرد ایام خوش گذشته در آن دیار می‌گوید:

سَقَى اللَّهُ أَيَّاماً بِسَبْطَانَ «فَاللَّوِي»	إِلَى بَلَدٍ، عَيْشاً تَهَلَّلَ بِالْقَطْرِ
إِلَى «ذَيْرِ سَابَا» وَ الصَّوَامِغِ حَوْلَهُ	إِلَى «دَيْرِمْتِي» كُلُّ مُنْبَجَسٍ يَسْرِي

(همان)

۱. خداوند پرخیر و برکت کند روزهایی را که در سبطان و لوی (بودیم)، سرزمینی که باران در آن می‌بارید.
۲. در سرزمین دیرسابا و دیرهای اطراف آن و دیر متی هر فردی با سرعت فراوان در حال حرکت است.

د دوری از وطن و یاد زیبایی‌های طبیعی

شاعر در سروده‌ای دیگر در زمان اسارت و دوری از وطن، خود را در روزگاران خوش گذشته متصور می‌شود و یاد آن روزگاران و وطنش را آرام‌بخش خود در دیار غربت می‌داند. همچنین طبیعت یکی از عناصر پرکاربرد ابوفراس است که اغلب برای بیان شدت اشتیاقش به وطن از آن بهره می‌گیرد. این اشعار از قلب وطن‌دوست او می‌ترواد و ناشی از تجربه‌ای است که از غربت به وی دست داده است:

قِفْ فِي رُثُومِ «المستحجا	بِ» وَ حَيِّ أَكْنَافِ «المصلى»!
فَ «الجوسق» الميمون، فَ «الس	قيما» بِهَا، فَالْتَهُرْ أَعْلَى!
تِلْكَ الْمَنَازِلُ وَ الْمَلَا	عِبْ، أَلَا أَرَاهَا اللهُ مَحَلًّا!
أَوْطِنْتَهَا زَمَنَ الصَّبِيَا؛	وَ جَعَلْتُ «مَنْبِج» لِي مَحَلًّا
حَرُمَ الوُقُوفِ بِهَا عَلَيَّ	وَ كَانَ قَبْلَ الْيَوْمِ جَلًّا
حَيْثُ التَّفَقَّتْ رَأَيْتَ مَا	ءَ سَاحِبًا وَ سَكَنتَ ظَلًّا
تَرَرَ دَارَ «وادی عین قاصر	صِرَ» مَنْزِلًا رَجَبًا، مُطَلًّا

(همان: ۲۴۰-۲۴۱)

۱. در کنار آثار بجای مانده از «مستجاب» و محلهٔ اطراف «مصلى» درنگ کن.
۲. یاد باد منازل «جوسق» میمون و «سقیما» و رودی که بسیار خوش و گوارا است.
۳. آن منازل و تفریگاه‌ها که هیچ یک باقی نمانده‌اند.
۴. در زمان جوانی در این مکان‌ها سکونت گزیدم و «منبج» را سکونتگاه خویش برگزیدم.
۵. هم‌اکنون ایستادن و سکونت در این مکان‌ها بر من حرام شده، در حالی که قبل از امروز برایم آزاد بود.
۶. به هر سمت که روی کنی، آبی شناور می‌بینی و زیر سایه قرار می‌گیری.
۷. سرزمین «وادی عین قاصر» را مکانی وسیع و بلند و مرتفع می‌یابی.

ابوفراس در این ابیات و ابیاتی که در پس آن می‌سراید، وطن خود را با طبیعت افسونگر و بستان‌ها و رودها و درختانش به تصویر می‌کشد و چنین دلتنگی‌اش را با مظاهر طبیعت می‌آمیزد و به احساسش رونق و زیبایی می‌بخشد. واکنش روانی شاعر در برابر این نوع نوستالژی عمدتاً به صورت یاد مکرر و حسرت روزگاران خوش خود در گذشته، یادآوری وطن و طبیعت زیبای آن ناله و شکوه‌های مکرر است. استفاده شاعر از واژه‌هایی که به هر طریق تداعی کننده گذشته باشند، از روش‌های بکار بردن امکانات واژگان در بیان حالات درونی شاعر است که ابوفراس در اینجا با ذکر نام مکان‌هایی همچون «مستجاب»، «مصلی»، «جوسق»، «سقیبا»، «منبج» و «وادی عین قاصر» به بازسازی آمیخته با حسرت گذشته در برابر اکنون پرداخته است. ضمن اینکه تکرار پربسامد در هجای کشیده «آ» در این ابیات، صدای آه و ناله و احساس دل‌شکستگی و ملامت شاعر را به خوبی القاء می‌کند. صدق عاطفه از محکم‌ترین اسباب زیبایی شعر و عاملی تأثیرگذار در دیگران است. از آنجا که شاعر ما متعلق به وطنش است، وطنش را همچون جاننش دوست دارد و قلبش از عشق او می‌تپد. در قصایدی که رنگ و بوی نوستالژیکی دارد، صداقت عاطفی وی ملموس است.

هـ) نوستالژی فقدان نزدیکان

ابوفراس سروده‌های خویش را در فقدان دوستان و خانواده‌اش با ایجاز و زیباترین تصویر بیان می‌کند و از آنجا که بیشتر مرثیه‌های شاعر در رثای عزیزان و خانواده‌اش است، شاعر حزن و اندوه خود را در حسرت فقدان نزدیکان بدون تکلف و تملق بر زبان جاری می‌سازد؛ ولی مرثیه در مرگ بزرگان هر قدر هم از اهمیت برخوردار باشد بار عاطفی زیادی به همراه ندارد. شاعر پس از مرگ مادرش قصیده‌ای در خطاب به مادرش سروده است که بار عاطفی زیادی دارد. غم تنهایی و دوری از وطن و مرگ مادر بر جاننش چنگ انداخته است. ابوفراس با ابیاتی حزن‌آور و سرشار از احساس دلتنگی و نوستالژی نبود مادر سخن می‌راند:

أَيَا أُمَّ الْأَسِيرِ، سَقَاكِ غَيْثٌ،	بِكُرِهِ مِنْكَ، مَا لَقِيَ الْأَسِيرُ!
أَيَا أُمَّ الْأَسِيرِ، سَقَاكِ غَيْثٌ،	تَحْيِرَ، لَأَيَقِيمَ وَلَا يَسِيرُ!
أَيَا أُمَّ الْأَسِيرِ، سَقَاكِ غَيْثٌ،	إِلَى مَنْ بِالْفِلْدَا يَأْتِي الْبَشِيرُ؟
إِذَا ابْنُكَ سَارَ فِي بَرٍّ وَبَحْرِ	فَمَنْ يَدْعُو لَهُ أَوْ يَسْتَجِيرُ؟
حَرَامٌ أَنْ يَبِيَّتَ قَرِيرَ عَيْنٍ!	وَلُؤْمٌ أَنْ يُلْمَ بِهِ السُّرُورُ!
لِيَبْكِكَ كُفْلٌ لَيْلٍ قُفَّتَ فِيهِ	إِلَى أَنْ يَبْتَدِيَ الْفَجْرُ الْمُنِيرُ!
إِلَى مَنْ أَشْتَكِي؟ وَلِمَنْ أَنْجِي	إِذَا ضَاقَتْ بِمَا فِيهَا الصُّدُورُ؟

(همان: ۱۶۱)

۱. ای مادر اسیر، باران تو را سیراب نماید، با تنفر و بیزاری از تو اسیر به پیشواز تو نیامد.
 ۲. ای مادر اسیر، باران تو را سیراب نماید، بارانی که سرگشته شده است، نه اقامت می‌گزیند و نه حرکت می‌کند.
 ۳. ای مادر اسیر، باران تو را سیراب نماید، بشارت دهنده به سوی چه کسی فدیہ می‌آورد؟
 ۴. هنگامی که پسر در خشکی و دریا در حرکت است، چه کسی او را می‌خواند یا برای او طلب کمک می‌کند.
 ۵. بر او حرام است که آسوده خاطر بخوابد و مایهٔ سرزنش است که شادمانی او را فرا گیرد.
 ۶. هر شبی که تو در آن به پا خواستی، باید تا آغاز و طلوع سپیدهٔ صبح روشنی‌بخش و فروزان برای تو گریان باشد.
 ۷. به چه کسی شکایت کنم و با چه کسی صحبت نمایم، آن هنگام که دل‌ها از آنچه در آن است تنگ می‌شود.
- ابوفراس در این سروده زبان آتشینش را لباس نظم پوشانیده و بر فراق مادر مویه سر می‌دهد. وی در ابتدا برای مادرش طلب رحمت می‌کند و با مخاطبهٔ وی، بی‌قراری و حزن خود را به سبب دوری از مادر در هنگام مرگ بیان می‌کند. سپس، بار دیگر مادر خود را خطاب قرار می‌دهد که از تنهایی و بی‌یاور شدن خود بعد از مرگ مادر ناله می‌کند. در ابیات بعدی شاعر هجران کشیده، حزن و اندوه خود را در فراق مادر همیشگی می‌داند و شادی و سرور را بر خود حرام می‌داند و در ادامه، گریه بر مرگ مادرش را بر شب و روز و دیگر مخلوقات واجب می‌داند.

عنصر تکرار علاوه بر ویژگی‌های زبانی، شکلی و موسیقایی شعر، دلالت‌های معنایی خاصی را به همراه دارد. (راضی جعفر، ۱۹۹۹م: ۹۹) شاعر در این قصیده برای ابراز مفهوم نوستالژی از دو اسلوب تکرار واژگان و عبارات و استفهام شعری بهره جسته است؛ به عنوان مثال ابوفراس در این قصیده عبارت «أَيَا أُمَّ الْأَسِيرِ، سَقَاكِ عَيْثُ» را به عنوان مصراع اول سه بیت ابتدایی تکرار نموده است. همچنین در ابیات بعدی عبارت «لَيْبِكِ كُؤْلُ» را نیز در چهار بیت متوالی تکرار می‌کند، دیگر بار منادای «يَا أُمَّهُ» را در چهار بیت آورده است، که این عبارات و واژگان دلالت‌های خوبی با معنای نوستالژی فقدان عزیزان دارد و متناسب با مضمون مرثیه و حسرت از دست دادن مادر است. بدین صورت که شاعر حزن و حسرت فقدان مادر را که بر جاننش چنگ انداخته با تکرار عباراتی همچون «ای مادر شخص اسیر»، «همه باید برای تو گریان باشند» غم و حسرت خویش را در قالب واژگان ریخته است. منادای «یا امّاه» از لحاظ ساختار نحوی برای ندبه و مصیبت بکار می‌رود.

ابوفراس که غم تنهایی و مرگ مادر بر جاننش چنگ انداخته است، با استفاده از کارکرد سؤالی جمله در واپسین بیت قصیده، غم و حسرت فقدان مادر را به خوبی در ذهن مخاطب خود عینیت می‌بخشد و خود را تنها و غریب می‌خواند و از این طریق مضمون نوستالژی را به خوبی به مخاطب القا نموده است.

او مرثیه‌ای جانسوز در رثای یکی از غلامانش سروده است:

أَعِزَّ عَلَيَّ بِأَنْ يَبِيَّتَ مُوسِدَا وَ أَيْبَتْ أَنْدُبُهُ مَعَ الْإِخْوَانِ
وَلَقَدْ وَدِدْتُ بِأَنْ أَكُونَ مَكَائُهُ نَحْتِ الثَّرَابِ، وَ أَنْ يَكُونَ مَكَائِي

(همان: ۳۳۲)

۱. چه دشوار است بر من که او شب سر بر بالین خاک نهد و من با یاران، شب را تا بامداد بر او نوحه سرایی کنم.

۲. دوست داشتم که من جای او زیر خاک بوم و او جای من زنده بود.

در این دو بیت، شاعر اندوه و حسرت خود را از فقدان دوستش بیان می‌کند و آرزو می‌کند که کاش من به جای تو مرده بودم؛ جمله‌ای بیان‌کننده شدت علاقه ابوفراس به غلامش است.

آنچه گذشت نمایان‌کننده آن است که شاعر در سخت‌ترین لحظات حیات و در اوج غم و اندوه به ایجاز روی می‌آورد، ایجازی که از عظمت حادثه و عمق فاجعه نمی‌کاهد، بلکه نفس

انسانی را در حقیقی‌ترین شکل خود به تصویر می‌کشد و سوزناک‌ترین غم و اندوه‌های انباشتهٔ درون را منفجر می‌کند و حکایت از لحظاتی دارد که بیشترین و عمیق‌ترین تأثیر را در وجود شاعر از خود به جای گذاشته است و به همین دلیل توان اطالۀ کلام را از شاعر سلب می‌کند. شاعر در این دو بیت برای بیان غم و اندوه خود از چندین فعل استفاده نموده است.

و (نوستالژی غم و درد پیری و مرگ اندیشی

از آنجا که ابوفراس بیشتر دوران جوانی خود را در حبس بوده است، در وصف خاطرات خوش دوران جوانی سروده‌های چشمگیری در دیوانش یافت نشد؛ اما در مقابل حسرت بر جوانی از دست رفته و شکایت از روزگار ناتوانی و پیری بسیار در دیوانش به چشم می‌خورد. ابوفراس در قصیدهٔ زیر بر جوانی از دست رفتهٔ خود حسرت می‌خورد و از پیری زودرس و لذت نبردن از جوانی زودگذر خود می‌نالند و پیری را مورد خطاب قرار داده و از اینکه شادی و سرور دوران جوانی را از او سلب نموده است، او را ظالم می‌شمارد:

عَذِيرِي، مِنْ طَوَالِعِ فِي عِدَارِي	وَ مِنْ رَدِّ الشَّابَابِ الْمَسْتَعَارِ!
وَ نَوْبٍ، كُنْتُ أَلْبَسُهُ، أَيْبِقِ	أَجْرُرُ ذَيْلَهُ بَيْنَ الْجَوَارِي
وَمَا زَادَتْ عَلَيَّ الْعِشْرِينَ سِنِّي	فَمَا عُذِرُ الْمَشِيبِ إِلَيَّ عِدَارِي؟
وَمَا اسْتَمْتَعْتُ مِنْ دَاعِيِ التَّصَابِي	إِلَيَّ أَنْ جَاءَنِي دَاعِيِ الْوَقَارِ
أَيَا شَيْبِي، ظَلَمْتَ! وَ يَا شَبَابِي	لَقَدْ جَاوَرْتُ، مِنْكَ، بِشَرِّ جَارِ!

(همان: ۱۸۰)

۱. ای کسی که از پدیدار شدن آثار پیری در محاسنم و از پس دادن و بازگرداندن جوانی عاریتی عذرم را می‌خواهی و بر من بهانه می‌گیری.
۲. چه بسا لباس زیبایی (کنایه از جوانی) که آن را پوشیده بودم و دنباله‌اش را بین کنیزکان می‌کشیدم.
۳. سنم از بیست افزون نگشته است، پس پیری چه عذر و بهانه‌ای برای محاسنم که سفید شده‌اند، خواهد آورد.
۴. هنوز از جوانی خود لذت نبرده بودم که وقار پیری به سراغم آمد.
۵. ای پیری! ستم نمودی و ای جوانی‌ام، به سبب تو در همسایگی با بدترین همسایه قرار گرفتم.

شاعر در این سروده برای بیان غم و اندوه خود بیشتر از کسره کمک می‌گیرد تا فتحه و ضمه؛ علاوه بر آن تکرار و بسامد فراوان هجای کشیده «ای» در این ابیات در بیان احساس آه و ناله شاعر مؤثر واقع شده است.

ابوفراس در قصیده‌ای دیگر این چنین از پیری زودرس می‌نالد:

أَخَذْتُ فِي تَطَلُّبِ الْعِلْمِ حِينَ لَمَّا رَأَتْ مَشِيبَ شَوَاتِي
يَا لَشَيْبِ الْعِدَارِ وَالرَّأْسِ مَا يَنْفُ عَلُّ فِي الْعَاشِقِينَ وَالْعَاشِقَاتِ
عَجَّلَ الشَّيْبُ فِي عِدَارِي؛ وَهَذَا شَاهِدِي عِنْدَهَا بِشَيْبِ لِدَاتِي

(همان: ۶۳-۶۴)

۱. شروع به طلب ناخوشی‌ها نمودم، آن هنگام که پیری موهای سرم را دید. (سفیدی بر موهایم عارض شد).
۲. شگفتا از پیری که بر مو و سر عارض می‌شود و شگفتا از آنچه بر سر زنان و مردان عاشق می‌آورد.
۳. پیری در سفید کردن محاسنم شتاب کرد و مقایسه (این سفیدی محاسن) با همسالانم تنها شاهد من است.

شاعر با تکرار واژه «الشَّيْبُ» در این ابیات توانسته است شکوه‌اش را از اوضاع نابسامان زندگی خود و رخ نمودن پیری به خوبی بیان نماید.

در قصیده‌ای دیگر شاعر نزدیک بودن مرگ را چنین بیان می‌کند:

سَقِيًّا وَرَعِيًّا لِأَيَّامٍ مَضَيْنَ لَنَا عُرًّا وَ لَسْنَا نُخَافُ الْبَيْنَ وَ الْبُعْدَا
إِنْ كَانَ مَا قِيلَ مِنْ سِرِّ الرِّكَابِ عَدَا حَقًّا، فَلَيْتِي أَرَى وَشَكَ الْحَمَامِ عَدَا
مَنْ غَابَ عَنْهُ قَرِينٌ كَانَ يَأْلُقُهُ وَ عَاشَ، عَاشَ كَثِيْبًا وَالْهَأْ كَمِدَا

(همان: ۸۷)

۱. خوشا آن روزهای مشهوری که بر ما گذشت و ما از جدایی و دوری نمی‌ترسیدیم.
۲. اگرچه گفته‌ها درباره حرکت فردای شتران بود، اما من نزدیک شدن مرگ را در فردا می‌بینم.
۳. هر کس دوستی را که مونسش باشد از دست بدهد، پس از او افسرده، سرگشته و غمگین زندگی می‌کند.

شاعر در این قصیده در بیت اول بر ایام گذشته حسرت می‌خورد و در بیت دوم و سوم وقوع مرگ را حتمی و نزدیک می‌پندارد، همچنین نسبت به زندگی موضعی منفی می‌گیرد و ادامهٔ زندگی در این دنیا را همراه با غم و اندوه می‌شمرد. از این ابیات می‌توان دریافت که شاعر در زمان حاضر در اوضاع نابسامانی به سر می‌برد و از روزگار و زمانه شکایت دارد و نسبت به آن رویکرد مثبتی ندارد. بکارگیری واژه‌هایی همچون «سَقِيًّا» و «رَعِيًّا» در مصراع «سَقِيًّا وَرَعِيًّا لِأَيَّامٍ مَّضِينَ لَنَا عُرًّا» حسرت شاعر را بر گذشتهٔ خویش نشان می‌دهد.

ی (نوستالژی عشق

عشق ورزیدن و دوست داشتن یکی از ویژگی‌های دنیای انسان‌هاست که از آغاز آفرینش تاکنون با جلوه‌های رنگارنگ و دلنشین خود رنج حیات را برای انسان تحمل‌پذیر کرده است. (مختاری، ۱۳۷۷ش: ۶۸) از آنجا که ابوفراس سال‌های زیادی از عمر خود را در دیار غربت و در زندان سپری کرده، قصایدی را در دوری از دوستان و خانوادهٔ خود سروده است. در ابیات زیر شاعر برای دوری از محبوبش نالان است و رهایی از این هجران را ناممکن می‌داند و به این علت اندوهناک است:

لَقَدْ كُنْتُ أَشْكُو الْبُعْدَ مِنْكَ وَ بَيْنَنَا يَا لَآءُ، إِذَا مَا شِئْتُ، قَرَّبَهَا الْوَحْدُ
فَكَيْفَ وَ فِيمَا بَيْنَنَا مُلْكُ «قَيْصَرٍ» وَلَا أَمَلٌ يُجِئِي الْفُؤُوسَ وَ لَا وَعْدُ!؟

(همان: ۹۵)

۱. از فراق و دوریمان و سرزمینی که بینمان فاصله انداخته است و سبب این جدایی گشته شکایت می‌کنم؛ ولی اگر بخواهم شتاب و سرعتم آن (مسافت) را نزدیک می‌سازد.
۲. پس چگونه (این وصال محقق می‌شود) در حالی که پادشاهی قیصر بین ما قرار دارد و هیچ امید و آرزویی نیست که جان‌ها را حیات بخشد و به آن‌ها امید و وعدهٔ زندگی دهد.

در جایی دیگر چنین می‌سراید:

وَ إِذَا يَبْسُتُ مِنَ الدُّنْيَا وَ رَغِبْتُ فِي فَرَطِ الْبَعَادِ
أَرْجُو الشَّهَادَةَ فِي هَوَا كَ لَأَنَّ قَلْبِي فِي جَهَادِ

(همان: ۱۰۷)

۱. و آنگاه که از وصال ناامید می‌شدم، از شدت دوری مشتاق‌تر و حریص‌تر می‌شدم. (دوری زیاد مرا مشتاق‌تر می‌کرد).
 ۲. شهادت در راه عشق تو آرزوی من است؛ چرا که قلب من بر سر عشق تو در حال مبارزه و جهاد است.
- شاعر در این سروده از دیدار محبوب ناامید است، به همین سبب برای اینکه تحمل این فراق برایش آسان‌تر گردد، می‌خواهد این چنین وانمود کند که به فراق علاقه‌مند است و چنین می‌سراید که دوری از معشوق از عشق وی نمی‌کاهد بلکه استوار و پایدار خواهد ماند.
- سروده زیر یکی از گویاترین سروده‌های ابوفراس برای بیان دلتنگی و حسرت جانکاهش از دوری برادرش است:

تَقْرُرُ دُمُوعِي بِشَوْقِي إِلَيْكَ	و يَشْهَدُ قَلْبِي بِطُولِ الْكَرْبِ
وَ إِنِّي لَمُجْتَهِدٌ فِي الْجُمُودِ	وَ لَكِنَّ نَفْسِي تَأْتِي الْكَذِبِ
وَ إِنِّي عَلَيْكَ جَارِي الدَّمُوعِ	وَ إِنِّي عَلَيْكَ لَصَبٌّ وَصَبِ
وَ مَا كُنْتُ أَبْقِي عَلَى مُهَجَّتِي	لَوْ أَنِّي انْتَهَيْتُ إِلَى مَا يُجِبُ
وَ لَكِنْ سَمَحْتُ هَذَا بِالْبَقَاءِ	رَجَاءَ اللَّقَاءِ عَلَى مَا تُحِبُ
وَ يُقْبِي اللَّيْبُ لَهُ عُذَّةً	رَجَاءَ اللَّقَاءِ عَلَى مَا تُحِبُ

(همان: ۲۷)

۱. اشک‌هایم به اشتیاقم به تو اقرار می‌کند و قلبم بر طولانی بودن بلاها و سختی‌ها گواهی می‌دهد.
۲. من برای سکون و بی‌تحركی تلاش می‌نمایم، ولی نفسم دروغ را نمی‌پذیرد.
۳. اشک‌های من به سبب تو جاری است و من عاشق شیدایی تو هستم.
۴. چیزی از جانم باقی نمی‌گذارم مگر برای رسیدن و پایان دادن به آنچه واجب است.
۵. به جانم اجازه باقی ماندن دادم، به امید رسیدن و دیدار آنچه دوست دارد.
۶. انسان خردمند اندوخته و ابزاری برای خود برای زمان خشنودی در هنگام خشم باقی می‌گذارد.

در این ابیات خصایص روحی و شخصیتی شاعر آشکار است. او با قدرت شاعرانه‌اش در بیان احوال خویش و دوری از محبوب و شعله شوق خویش سخن می‌گوید. دوری از دوستان علت و انگیزه‌ای است تا موج‌های عاطفی شاعر برانگیخته شود و او را پی در پی

برای آفرینش شعری پر از احساس ترغیب کند. او صبرش بر فراق یار به تنگ آمده، دوری چنان وی را منقلب کرده که پیوسته کارش گریه است و از دروی محبوب محزون است و تنها بهانه برای زنده بودن خود را امید به دیدار یار می‌داند.

نتیجه

۱. ابوفراس، شاعر نامور عصر عباسی مدتی از عمر خود را در زندان سپری کرد و به تبع اوضاع زندگی اش شعرش سرشار از مضمون نوستالژی است. «رومیات» وی نمونهٔ بارز سروده‌های شاعر در این زمینه است.
۲. دوری از وطن (غم غربت) و دریغ از روزگاران خوش گذشته، فقدان نزدیکان، غم و درد پیری و مرگ اندیشی، دوری از معشوق و محبوب و شکایت از اوضاع کنونی، از مؤلفه‌های نوستالژیک فردی اشعار ابوفراس به شمار می‌رود.
۳. نمودهای نوستالژی فردی را در شعر ابوفراس، در وصف میهن و هجران از آن می‌توان دید.
۴. بیشترین نمود نوستالژی گذشته‌گرای جمعی در شعر ابوفراس به صورت فخر به نیاکانش ظاهر شده است.
۵. در شعر ابوفراس کلی‌ترین شکل نوستالژی به صورت «اعتراض» به وضع موجود بیان شده است.
۶. وی در بیان عواطفش در جوانی از دست رفته، هجران، رثای عزیزان و دیگر مؤلفه‌های نوستالژی صادق است.
۷. سبک شعری ابوفراس در بکارگیری دو اسلوب تکرار واژگان و عبارات و استفهام در مواضع گوناگون کاملاً با مفهوم نوستالژی متناسب است.
۸. در بیشتر موارد فعل‌های ماضی در ابیات در خدمت بازسازی آمیخته با حسرت گذشته در برابر اکنون قرار گرفته‌اند.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

۱. امامی، نصرالله. (۱۳۷۸ش). مبانی و روش‌های نقد ادبی؛ تهران: جامی.

۲. باطنی، محمدرضا. (۱۳۷۲ش). واژه‌های دخیل اروپایی در فارسی؛ چاپ چهارم، تهران: فرهنگ معاصر.
۳. پورافکاری، نصرت اله. (۱۳۸۲ش). فرهنگ جامع روانشناسی و روان پزشکی؛ تهران: فرهنگ معاصر.
۴. داد، سیما. (۱۳۸۰ش). فرهنگ اصطلاحات ادبی؛ تهران: مروارید.
۵. رابرت سه، یرومیشل لویی. (۱۳۷۳ش). «رمانتیسیم و تفکر اجتماعی»؛ ترجمه یوسف ابادزی، فصلنامه ارغنون، شماره ۲، صص ۱۱۹-۱۷۴.
۶. شاملو، سعید. (۱۳۷۵ش). آسیب شناسی روانی؛ چاپ ششم، تهران: انتشارات رشد.
۷. شریفیان، مهدی. (۱۳۸۶ش). «بررسی فرایند نوستالژی در اشعار سهراب سپهری»؛ مجله زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال پنجم، صص ۵۱-۷۲.
۸. شعله، مهسا. (۱۳۸۴ش). «دروازه‌های قدیم در خاطره جمعی شعر معاصر، ریشه‌یابی رشته‌های خاطره‌ای»؛ نشریه‌های هنرهای زیبا، شماره ۲۷، صص ۱۷-۲۷.
۹. فروید، زیگموند. (بی تا). روانشناسی؛ ترجمه مهدی افشار، تهران: کاویان.
۱۰. مختاری، محمد. (۱۳۷۷ش). هفتاد سال عاشقانه‌ها؛ تهران: تیرازه.
۱۱. میرمقتدایی، مهتا. (۱۳۸۷ش). «معیارهای سنجش شکل‌گیری، ثبت و انتقال خاطره جمعی در شهر تهران»؛ نشریه‌های هنرهای زیبا، شماره ۳۷، صص ۵-۱۷.
۱۲. یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۷۰ش). خاطرات، رؤیاها، اندیشه‌ها؛ ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: آستان قدس رضوی.

ب) منابع عربی

۱. ابن عدیم، عمر. (۱۳۷۰ق). زبدة الحلب من تاریخ الحلب؛ تحقیق سامی الدهان، دمشق: دوننا.
۲. الأمین، محسن. (۲۰۰۴م). ابوفراس الحمدانی؛ تحقیق و اخراج حسن الأمين، الطبعة الاولى، بیروت: دارالهادی.
۳. البستانی، بطرس. (۱۹۷۹م). ادباء العرب؛ بیروت: دار نظیر عبود.
۴. بوقرورة، عمر. (د.ت). الغریة و الحنین فی الشعر الجزائری الحدیث؛ لامکان: منشورات جامعة باتنة.
۵. الثعالبی، ابومنصور. (۱۹۸۴م). یتیمة الدهر فی محاسن اهل العصر؛ بیروت: دارالکتب العلمیة.

۶. الجبوری، یحیی. (۲۰۰۸م). الحنین و الغربة فی شعر العربی: الحنین إلى الإوطان؛ الطبعة الاولى، عمان: دار مجدلاوی.
۷. حمدانی، ابوفراس. (۱۴۲۸ق). دیوان ابوفراس حمدانی؛ بیروت: دارالکتب العربی.
۸. راضی جعفر، محمد. (۱۹۹۹م). الإغتراب فی الشعر العراقي المعاصر مرحلة الرّواد؛ دمشق: اتحاد الكتاب العرب.
۹. السامر، فیصل. (۱۹۷۰م). الدولة الحمدانية فی الموصل و الحلب؛ ط ۱، بغداد: مطبعة الايمان.
۱۰. فروخ، عمر. (۱۹۸۵م). تاریخ الأدب العربی؛ ط ۵، بیروت: دار العلم للملايين.
۱۱. فیروزآبادی، مجدالدین. (۱۴۰۶م). القاموس المحيط؛ ط ۱، لامکان: مؤسسه الرسالة.
۱۲. یحیی، احلام. (۲۰۰۹م). الأسیر الحر ابوفراس الحمدانی؛ ط ۱، سوریه: دون نا.

ج) منابع انگلیسی

1. Areher, J., Amus, S.L., Broad, H., & Currid, L. (1998) **Duration of Homesickness scale**. British journal of psychology.
2. Hornby, A.S. (2003) **Oxford Advanced Learners Dictionary**, Oxford University press, 2003.
3. Ray, yveline, memoire, oubliette, **nostalgiaen thrapie: Va demander a mammy , elle te recontera**, 1996, Journal – Article.
4. Vantilburg & M.A.L. (1997) **The psychological context of homesickness. In M.A.L. vantilburg & A.J.J.M. vingerhoets (Eds). Psychological aspects of geographical moves: homesickness and acculturation stress**, 39. Tilburg. Tilburg University press.

فصلنامه لسان مبین (پژوهشی ادب عربی)
(علمی - پژوهشی)
سال ششم، دوره جدید، شماره بیستم، تابستان ۱۳۹۴

ظاهرة النوستالجيا في شعر أبي فراس الحمداني*

محمود آبدانان مهديزاده

استاذ مشارك في اللغة العربية و آدابها بجامعة الشهيد چمران، اهواز

معصومه تنگستاني

طالبة الدكتوراه في اللغة العربية و آدابها بجامعة الشهيد چمران، اهواز

الملخص

تعتبر النوستالجيا حالة نفسية لا شعورية من مواضيع علم النفس التي دخلت في الأدب والشعر كمضمون من مضامينه. وأبوفراس الحمداني هو أحد الشعراء الذين تجلّت هذه الظاهرة في شعرهم بشكل بارز. وقد عاجلنا في هذه الدراسة حالة النوستالجيا في ديوان أبي فراس الحمداني معتمدين على المنهج الوصفي - التحليلي في قسمين؛ النوستالجيا الذاتية والنوستالجيا الاجتماعية. تنطوي النوستالجيا الذاتية على الحزن وآلام الشيخوخة وفكرة الموت وفراق الوطن والتحرّس على الماضي وفقد الأحباب وفراق المحبوبة. فهو من الشعراء الذين أكتبوا على ذكر أوجاعهم ووصف أحزانهم وبعدهم عن الوطن. وكان جلّ ذلك في حبسياته مما أدّى إلى ظهور النوستالجيا الذاتية التي عمدنا إلى دراستها في هذا المقال. وكذلك لا يخلو شعر أبي فراس الحمداني من النوستالجيا الاجتماعية التي وجدنا مظهرها في فخره بأجداده. تمتاز مفاهيم النوستالجيا في شعر أبي فراس بصدق العاطفة والشعور الحقيقي.

الكلمات الدليلية: النوستالجيا، علم النفس، الشعر، أبو فراس الحمداني.

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۳/۰۹/۱۴ تاريخ القبول: ۱۳۹۴/۰۲/۲۷

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: Abdanan_mh@yahoo.com